

عید، (بعد از آنکه شوهرش یعنی پدر بزرگ را از دنیا رفته بود و با پدرش که پدرما باشد زندگی می کرد) تمام مردم، برای عرض تبریک پیش ایشان می آمدند. بنور شخصیتی بود، و اتفاقاً دیشب شام قسمتی از آن قسمت خردودندان نقشه...

کردند، و می گفتند: وقتی من جوان طبعی بودم و بعد از ۲۲ سال بی خبری، از مشهد به سبزگان رفتم طبعی معمول اهالی آن منطقه از غنی آباد و کلاته و کیک و سوپر و سایر روستاها به دیدن من آمدم، و بعد قرار شد که بازدید پس بدهیم، اول با پدرم به غنی آباد رفتم برعکس آنجا که حاج سقاقت نام داشت وارد شدیم و ایشان استقبال کردند. در بین راه آمنا نگاه می کند و می بیند قیامی که پدرشان پوشیده در اثر پوشیدن پوشیده بسیار شده و بسیار

پارچه بود دیگری آن را وصله کرده اند و خلاصه ظاهر سبز زندانی دارد. بعد ایشان که آن موقع جوان هم بوده به پدرشان اعتراض می کنند که شما در مقابل این همه رفیق وقتی امور مردم و حاکم شرع بودن، حداقل یک حق انصاف برای چیزی برای خودتان حفظ می کردید که بتوانید زندگی کنید. ایشان در جواب استاد بگویند می کنند تا به کلاته می روند و آنجا هم مرد متشرعی بوده به نام حاج سلام محمد که تقریباً نیمی هم به عمومی می داشت. دوسه روزی با اصرار ایشان را نگه می دارند و بازدید می کنند از افرادی که آمد بودند دیدن استاد و سایر مسائل، و هنگام بازگشت می گویند که پسر جان بالا جواب مطلقاً که گشتی بدهم، اولاً که دیگر عمری از ما گذشته است و ما عمرمان وقت خدمت به مردم پرورده و هیچوقت چشمداشتی به مردم نداشته ایم. اما راجع به شما اگر شما بچه های خوب و شایسته ای باشید، که خداوند شما را واگذار خواهد کرد، و اگر فرزندان خدای ناخواسته ناخانی باشید هیچگاه من حاضر نیستم به افراد ناخف کیم و معاضدت می کرده باشم.

ایشان را آخوند حکیم هم می گفتند. چون علاوه بر مقامات علوم دینی، مردم اگر بیماری و یا مشکلاتی از نظر درمانی و بهداشت هم داشتند، ایشان با آگاهی از طب قدیم آنها را معالجه می کردند.

استاد شریعتی در آن زمان، حکمت یعنی فلسفه به اصطلاح، امروز به طب، تقریباً مخلوط بود، یعنی کسی که فلسفه می خواند طب هم می خواند. این معمول آن زمان بود، این بود که آن مرحوم علاوه بر اینکه فلسفه را نزد مرحوم حاج ملاهادی سبزواری که خاتم افلاک به لقب گرهت می خوانند، قدری هم تحصیل طب کردند، که وقتی به دعات می آیند آنجا مردم را معالجه کنند، من نمی دانم اینکه به آقایان عرض کردم شما دو مقدمه خلافت و ولایت چاپ هسی اول و دوم را مراجعه بفرمایند، مراجعه کردند یا نه؟

کیهان فرهنگی: به استاد، این خلافت و ولایت چاپ دوم است که الان اینجاست و مقدمه و چاپ اول را هم که به قلم استاد شهید مطهری است رونویس کردایم، اگر اجازه بدهید قسمتی از آن را بخوانیم و جعفر عسالی اسطف کنید و توضیحاتی بفرمایند.

استاد شریعتی: مانعی ندارد.

کیهان فرهنگی: اکثریت مردم خراسان و همه فضلای ایران استاد محمد تقی شریعتی را می شناسند و لااقل نامش را شنیده اند، این مرد محقق فاضل، از تربیت یافتگان حوزه علمیه خراسان است. پس از دوران تحصیل در مشهد مقدس وارد رشته تعلیم و

تربیت شد و در اندک زمانی از چهره های بسیار سرشناس و مشهور و مورد احترام فرهنگ خراسان گردید. استاد شریعتی از یک خانواده اصیل و روحانی و دانشمند خراسان است و ایمان و اعتقاد صمیم به قرآن در اعماق روحش خانه کرده است. نمی توانست به تعلیم و تربیت جوانان بسنده کند، آتشی در دل داشت که او را آرام نمی گذاشت. در تحولات و پس از شیخواری که تالیفات ضد اسلامی و ضد خدایی در سطح فرهنگیان و دانشجوین و دانش آموزان اوج گرفت، استاد شریعتی یک تنه در خراسان تنها خاست و جهادی که احساس می کرد بر عهده او است، آغاز کرد.

استاد شریعتی: حقیقت یک تنه، خدا می داند. حتی اینها که قبلاً ... بودند همه رفتند در حزب توده و ثبت نام کردند. چه آنهایی که باطناً هم به کمونیسم معتقد بودند و به آن گرویده بودند و چه آنهایی که فقط ظاهر می کردند تا از مزایای آن استفاده کنند و عرض کردم که چه مزایایی بود. و در مقابل من که تسلیم نشدم، شروع کردند به حمله کردن. از جمله یکی روزنامه رنستس. و دیگری گویا روزنامه اردیبهشت بود اما دقیقاً یقین ندارم، اما اولی را مطمئن هستم که روزنامه راستی بود. در هر دو روزنامه سه، هشت روز به من حمله می کردند. بعد از آن کنار داد می کشید و اعتراض می کرد و من همین که می خواستم جوابش را بدهم، کبر دیگری از آن کنار داد می کشید و نفر دیگری از طرف دیگر و من صبر می کردم که اینها حرفهایشان که تمام می شد می گفتیم: آقایان! یکی یکی با من صحبت کنید. این جور که شما سلوگ می کنید، من نمی دانم جواب کدامیک را بدهم. یک نفر حرفش را برند و اگر حرف دیگری هم همین بود من اگر جواب او را دادم جواب بقیه را هم دادم. اگر حرف دیگری بود، صبر کنید تا من جواب او را بدهم. بعد او شروع کند، وضع با این کیفیت بود. بعد از سخنرانی هم می آمدند و دور من حلقه می زدند و شروع می کردند به شکل تراشی و اعتراض کردن. خیلی رنج بردم. البته اینها قصد ترور مرا هم داشتند و هر روز یک نامه ای در منزل می انداختند و باعث وحشت



آیت الله العظمی میلانی

خانواده ام می شدند و می گفتند می کشیم، می زنیم، چنین می کنید و چنان می کشیم، و آن وقتی که کانون نشر حقایق بطور دورهای بود و هنوز جایی نداشت و مستقل نشده بود یعنی قبل از سال ۱۳۳۳ وقتی به طرف منزل می آمدم، آن نفر با سرنورسیکت و دو چرخه طرف من را می گسرفتند و به من منزل می رسانند. من که به منزل می شدم آنها بر می گشتند. وضعیت اینطور بود که آنها می خواستند همان دین دسوکرات آذربایجان را در خراسان تجدید بکنند که البته شاید یکی از عوامل عمده اش که مانع فعالیت تودایها را خراسان شد، شاید همین فعالیتها و اقدامات بود.

کیهان فرهنگی: حتی شنیده ایم که همان یک رتبه دبیری حضرت عالی را هم مرحوم بهار اقدام کرده بودند.

استاد شریعتی: شاید.

کیهان فرهنگی: درجه سالی این کانون نشر حقایق اسلامی تأسیس شد و آغاز به فعالیت کرد؟

استاد شریعتی: کانون تقریباً از سال ۱۳۲۰ شروع شد ولی در منزل آقای صاهرا احمدزادین اینها که سن بزرگی داشتند و چندین تاق هم به سالن متعلق بودند ولی باز کلاف جمعیت را نمی کرد. این بود که من در یکی از سخنرانیهای کتیم که اگر این روش نباشد می پسندید، جایی تهیه کنید، آمدند این محلی که تا این اواخر هم دیر بود جازه کردند.

کیهان فرهنگی: برنامه های تبلیغی شما در آن سالها چه بود و فعالیت کانون نشر حقایق اسلامی چگونه بود؟

استاد شریعتی: در کانون نشر حقایق اسلامی، یک شب تفسیر داشت، یک شب هم در هفته سخنرانی. یعنی شبی که جمعه را تفسیر می گفتیم و شبهای شنبه را سخنرانی می کردم. البته یک جلسه ای هم در وسط هفته بود، برای علاقمندان مبارزه با کمونیسم، ۱۷ نفر یا ۱۸ نفر از دیپلماتها و لیسانسیه های آن انتخاب کرده بودم، و به آنها مقداری منطق و فلسفه و همچنین مباحث کمونیستی را درس می دادم و اگر اشکالاتی به ذهن آنها می آمد برطرف می کردم و آنها را امضا می کردم، پدنی در هفته ۳ شب وقف کانون بودم. یک شب برای تفسیر، یک شب برای سخنرانی، یک شب هم برای تدریس این عده مشخص.

اما دیگر مانع ادامه کار شدند و همانها هم از اینجا شروع شد که من به جوانها می گفتم: اینکه شما با پالتوی پوست کنار خیابان می ایستید و دستهایتان را توی جیبها می کنید و به اشخاصی که به سینه سخت خود می زنند و عزاداری می کنند، آنها را مسخره می کنید، اینها کاری که می کنند بنیاد اساسی احزاب مذهبی شان است. این قابل طعن و تمسخر نیست این قابل تقدیر است. شما اگر این روش را نمی پسندید، یک روشی انتخاب بکنید که آن عقلایی باشد. چون من از اولین شبی که سخنرانی را در اول ماه محرم شروع کردم، گفتم من به سینه هستم ایابا عبدالله (ع) توجه کنید. ببینید که سینه شهدا روی چه هدفی قیام کرد، آنوقت به تاریخ گذشته بفرمایند. و خلافت بین سنی ها هم و سنی ها هم می گفتند، آنکه می رسید به حضرت امیر (ع) و معاویه و بعد به حضرت امام حسن (ع) و معاویه و قضیه صلح را که به حضرت تحویل شد تا بوبت به سینه شهدا می رسید بزرگ که حضرت در برابر او قیام کردند. می گفتند: شما



نشسته از چپ آیت‌الله استاد علامه طباطبائی و حجت‌الاسلام حاج شیخ محمد حسین مطهری، ایستاده از چپ استاد محمد تقی شریعتی و آیت‌الله شهید استاد مرتضی مطهری

چند کلمه‌ای صحبت کنید. این دو سزگوار اصرار و تأکید کردند و من مجبور شدم که قبول کنم. از آن گوشه کانون تا جایی که در وسط صندلی قرار داده بودند، من معینطور که سرم را پائین انداخته بودم فکر کردم که چه بگویم که مناسب باشد. این آیه به نظرم آمد: «وایها النبی انما ارسلناک شاهدًا و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً». این آیه را عنوان کردم و مدت یکساعت درباره آیه توضیح دادم که خلاصه آن اینست که:

شاهد یعنی چه، مبشر و نذیر معلوم، داعی الی الله معلوم، سراج و منیر. اولی العلماء سراج الامة، بعد هم درست است که آقایان و عاظم هم در محضر علما تربیت می‌شوند و درس می‌آموزند ولی بشارت و انذار که با توده سرزد و سروکار دارد، کار آقایان مبلغین است، نه کار علما. چون آقایان علما با مردم سروکار ندارند، اینها با علما سروکار دارند و با حوزه‌های درسشان، مثلاً برای شاهد را مقتدا می‌توانیم معنی کنیم و بشارت و انذار و وظیفه مبلغین است که مردم را توده می‌دهند به کسارتیک و انذار می‌کنند از گناهانی خلاف و داعی الی الله و دعوت به سوی خدا هم از توده مردم به وسیله آقایان مبلغین می‌شود، می‌ماند سراج منیر و شاهد، اگر این مبلغ عالم هم باشد آن وقت مسلم است که این شاهد خواهد بود و العلماء سراج الامة هم درباره‌شان مصداق پیدا خواهد کرد که علما چراغ است هستند و آقایان اگر عالم‌ها نباشند علاوه بر صفت انذار و تبشیر و دعوت الی الله و امثال اینها، شاهد و سراج منیر هم هستند. بنابراین کسی که تمام این صفات را داشته باشد عالم است. او بحث کردم در اینکه این صفات از پیغمبر (ص) به علی (ع) منتقل شده و از حضرت علی (ع) به سایر ائمه و از ائمه در غیبت کبری به علما. اینگونه مطالب را گفتیم. آقایان اسماعیلی بود که از دوستان ما بشمار می‌رفت و خودش در مدرسه نواب درس می‌خواند و همین وقت هم واعظی خوش بیان بود. بعدها او از تهران آمد و گفت بشارتی دارم، گفتیم: چیست؟ گفت که «آقایان و عاظم برجسته تهران دور هم گرد آمده بودند و هر کس یک منبر برجسته‌ای رفته بود آنجا نقل می‌کرد. من وقتی که به اتفاق آقای بهبهانی به مکه مشرف شدم آنجا ۲ تا منبر رفته بودم که آنها را نقل کردم. آقای فلسفی ۲ تا منبر در پاکستان رفته بودند که آنها را نقل کردند و آقایان دیگر هم هر کدام به نوبه خود یک منبر برجسته‌ای را یاد کردند.»

یک دفعه آقای فلسفی گفت: گوش کنید! گوش کنید! همه توجه کردند. دست‌ها را به زیر بغل برد و یک دفتری درآورد و گفت یک منبر از یک غیر منبری و آن عبارت است از یک سخنرانی و بعد توضیح داد که: در سفری که ما به مشهد رفتیم به کانون نشر حقایق اسلامی رفتیم، شریعتی آنجا سخنرانی کرد و بعد در حضور علمای مشهد که در کانون حضور داشتند مبلغین را تا حد اعلا بالا برد و بگویی که کوهی نسبت به علما نباشد ما که تاکنون اینهمه سخنرانی در تجلیل از مبلغین سخنرانی کردیم به این زیبایی و جامعیت و کامل بودن نتوانستیم سخنرانی بکنیم و اضافه کرد که من به آقایان گفتیم از شما تعهد می‌گیرم که اگر خواستید جایی این آیه را به این عنوان نقل بکنید بخاطر رفاقتی که با شریعتی دارم، نسبتش را بدهید به آن آدمی که این آیه را انتخاب کرده و از آن استنتاج کرده است از آنها تعهد گرفتیم که حتماً این کار را بکنند.

کیهان فرهنگی: از آنجا که حضرات عالی نظریه و ویدای درباره قیام عاشورا و نهضت امام حسین دارید، اگر موافق باشید توضیحی در این مورد بفرمایید.

استاد شریعتی: عین یک سخنرانی دارم که

استاد شریعتی: بله، عرض کنم که آقای فلسفی آن سال را ۴۰، ۳۰ نفر از عاظم تهران به مشهد آمد. چرا که وفرد می‌شدند، خودشان سخنرانی می‌کردند. من هم گفتم که ایشان وقتی به کانون پیایند، حتماً خودشان سخنرانی خواهند کرد و دیگر خودم را آماده نگردم و رفتم در آن اتاق کوچکی که در جلو بود و وقتی من با کس دیگری وارد می‌شد برای صرف چای و یا کشیدن سیگار، به آن اتاق می‌آمد و بعد موقع سخنرانی به سالن می‌آمدند. این معمولی بود. بعد به همان اتاق کوچک آمدیم و آقایان هم که آمدند ما تا جلوی پله‌ها آمدیم و خوشامد گفتیم و آقایان را هم به سالن راهنمایی کردیم، یک مرتبه دیدم که کسی آمد و گفت: آقای فلسفی و آقای سیزواری شما را می‌خواهند، بنده آمدم جلو و گفتم: چه فرمایشی با من دارید؟ آقای سیزواری گفتند: آقای فلسفی میل دارند سخنرانی شما را بشنوند، من گفتم: والله من خودم میل دارم که سخنرانی مرا بشنوند. برای اینکه همان شهرت کاذبی که از من شنیده‌اند برای ما کافی است، دیگر مشیت ما را جلوی آقای فلسفی باز نکنید. گفت نه ایشان اصرار دارند. خود فلسفی هم دخالت کرد و گفت: من استدعا می‌کنم و آرزو داشتم که سخنرانی شما را بشنوم و شما

بمدت داشتید که نهضت را به عبدالله را تشویق می‌دیدید و می‌پندید که سیدالشهدا برای چه نهضتی قیام فرمودند. آن نهضت را بیشتر در نظر بگیرید، بعد بعضی روی منبرها داد و فریاد کردند که یک عده‌ای تازه پیدا شده‌اند که می‌خواهند شما را از گریه کردن منع کنند یا شما را از ذکر مسجبت بازدارند، گوش نکنید یا الله بزنید، توی سرتان، در صورتیکه بنده بی اختیار نه اینکه تظاهر می‌کردم، وقتی می‌خواستیم مقتل را نقل کنم خودم بیشتر از مستمع گریه می‌کردم، آن وقت بنده با گریه مخالف بودم و آن آقای که چشمنی بر نمی‌شد موافق گریه بود آن من هم می‌گفتم آن چشمنی که بر سیدالشهدا نگریده چشم آسمان نیست و آن دانی که نسوزد دل آدمی نیست. ولی قضیه گریه کردی و قضیه دل سوختن جبرفی است و تشویق نهضت حسین بن علی (ع) مطلبی دیگر. این دور با هم خلط نکنید. این مطلب من بود. البته بعد هم پای علما به کانون باز شد و سروصداها تقریباً خوابید.

حاج شیخ شهید الکریم شریعتی: قضیه آمدن آقای فلسفی به مشهد و کانون را هم توضیح بدهید و آن تمیدی که از دیگر غیره در باره استنتاج و استدلال شما در مورد عالم و مبلغ می‌گیرد.

خوشبختانه چاپ شده و آن ایسن است کسه چسرا حسین(ع) قیام کرده؟ بنابراین مطلب در آنجا هست و من با حافظه ضعیفی که حالا دارم نمی توانم تمام آن را نقل کنم همان کتاب چرا حسین(ع) قیام کرد؟ را بگیرد و مطالعه کنید.

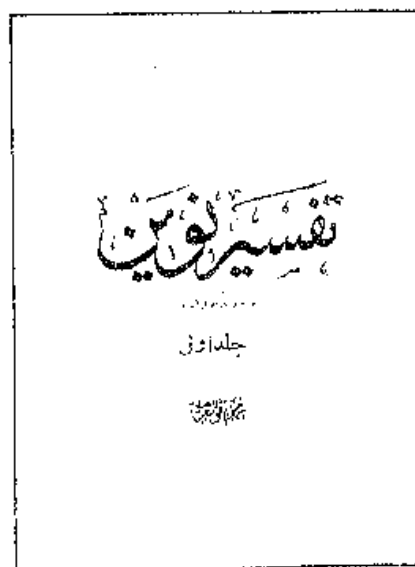
کیهان فرهنگی: از تسباط و آشنایی حضرت عالی با شهید مطهری از چه زمانی آغاز شد و چه شد که به تهران و حسینیه اوشاد تشریف بردید؟

استاد شریعتی: غرض کنم که آقای مطهری وقتی که بد فریمن می آمدند بیشتر وقت را در مشهد می گذرانند. در منزل مادر خاتمشان که اینجا در کوچه اسمیرزا بود می گذرانند، بعد می آمدند به کانون، بعد از آشنایی ما و کانون، دیگر وقتی ایشان وارد می شدند به رفقا می گفتند که برنامه دیدار ما در خانه فلانی بگذارد. ایشان تشریف می آوردند به همین اتاق و رفقای که می خواستند از ایشان دیدن بسکند، می آمدند و همین جا از ایشان دیدن می کردند. این



روحانیون بودند بعد عده ای از دکتورها و مستندین بودند. بعد دانشجویان و دانش آموزان و بعد کسبه متدین و متشرع بودند.

اینجا ۱۲۴۰ هزار نفر مجموعه شان می شد که راه می افتادیم، اول آنها به ما پیغام دادند که شما باید به سخن نو بروید، گفتیم باشد به سخن نو می رویم. به سخن نو رفتیم، و در آن ایوانی که وصل است به ایوان طلا، در آن غرفه سخنرانی می کردیم و جمعیت تا آن طرف حوض، سرپا ایستاده بود و به سخنرانی ما در روز عاشورا گوش می داد و از آنجا مردم متفرق می شدند. سال اول را به این صورت برگزار کردیم، آنها دیدند که این بدتر شد آنها می خواستند کسه کسی نیاید و مجلسان خلوت بشود، برعکس شد و این اقدام و حرکت بیشتر باعث شکوه مجلس شد این بود که از مرحله بعد گفتند: که حتما باید بروید سخن گفته و ما به سخن کهنه آمدیم و سباز در کنار ایوان عباسی می ایستادیم روی روی پنجره و این جمعیتی که با ما می آمد رو به حضرت رضا (ع) و پشت به ماحرف ما را گوش می داد و بعد ما متوجه شدیم که در آن اتاق وصل به آن غرفه ای که ما سخنرانی می کردیم، رئیس سازمان



سخنرانی کنیم و به این صورت کانون تعطیل شد، ما دیگر کانون را باز نکردیم و در مجالس تفسیر می گفتیم و سخنرانی می کردیم یعنی در منازل اشخاص، تا وقتی که نامه آقای مطهری رسید و در آن نامه آمده بود که شما به تهران بیایید و ۸۰۷، ۱۰ روزی سخنرانی بکنید، یک نامه هم که هیئت مدیره حسینیه اوشاد نوشته بود، بعد معلوم شد که به آیت الله میلانی هم ۳۳ نامه نوشته اند آیت الله میلانی هم مرا خواستند و گفتند: اینجا چنین تقاضایی دارند و شما خوب است که خواستشان را انجام دهید، گفتیم که اگر ما را معاف کنید بهتر است، گفت: اگر غیر شما کس دیگری یوه می گفت که بر تو واجب است که این کار را انجام بدی ولی چون شما هستید و مریض حال هم هستید، نمی توانم بگویم بر شما واجب است، ولی خیلی دوست دارم که شما به تهران بروید، این بود که ما رفتیم تهران و در آغاز قرار بود که ۵ شب سخنرانی بکنیم و بعد ۵ شب ۱۰ شب شد، بعد ۱۰ شب ما شد نزدیک ۴ سال و خرده ای، که ۲ سالش را آقای طالقانی هم در زندان بودند و مسجون عداوت را هم در ماه رمضان من اداره می کردم و سال بعد، ۱۰ روز به ماه رمضان مانده، آقایان را بر سرخص



کردند. آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سبحانی آقای طالقانی ۱۰ سال حبس داشتند ولی از زندان بیرون آمدند، وقتی آمدند بیرون به مستصدی مسجد عداوت تلفن کردم که آقا حالا که خود اقا تشریف آوردند دیگر به خود آقا واگذار کنید و بنده را معاف کنید.

ایشان خواندند چانه بزنند، گفتیم شما را به خدا چانه نزنید و گوشی را گذاشتم شب آقای طالقانی با ۵ نفر از ارادتمندان شان به منزل بنده تشریف آوردند و فرمودند که شما که ۳، ۳ سال زحمت من را کشیده اید امسال هم این زحمت را تحمل کنید، برای اینکه اولاً من در نتیجه ۵ سال زندان خسته هستم، ثانیاً جسمانی ام و ممکن است بتوانم خودم را کنترل کنم، بنابراین ممکن است حرف تند ی بزنم و آنها همین را بهانه کنند و در مسجد را ببندند، این شد که ما برای سال بعد هم ماندیم، خود آقای طالقانی تمنا می خواندند و بنده سخنرانی می کردم، آن سال را هم سخنرانی و تفسیر هر چه بود کردیم و در وسط سال هم گاهی بعضی شبها را می رفتیم، به هر حال در حدود ۴ سال در تهران ماندیم و از حرکت این چند سال بود که همین چند کتاب وحی و نبوت و خلافت و ولایت و

امنیت و رئیس شهربانی و استادان و همه آنها قیلا جمع شده بودند که اگر ما جوانان را تحریک کردیم، آنها جلوی شان را بگیرند.

سال بعد هم گفتند که شما خطبه بخوانید نوحه خواندیم گفتند: نوحه بخوانید، قرآن خواندیم، گفتند: قرآن نخوانید، دیگر همین جور هر چیزی را گفتند نخوانید، نخواندیم در هر صورت خاطر من نیست که سال سوم یا چهارم بود، همان آقای که از شهربانی نیست به ما اظهار ارادت هم می کردند به ما تسلیف کرد که امسال چه می کنید؟ گفتیم، کاری نداریم که بکنیم، اگر اجازه دادند که راه می رفتیم و گریه، که او گفت مثل اینکه اجازه نمی دهند گفتیم: نمی رویم، گفت: به درباری مجلس هر اجازه نخواهند داد، گفتیم: مجلس هم دایر نمی کنیم، گفت: به همین سادگی؟

گفتیم چه کنیم دیگر؟ روزی ما که به دولت رفتیم، به خدا قسم این تقصیر من نیست، منی خنواست، بگوید که سازمان امنیت مانع این کار است نه شهربانی، و گفت که قضیه را به این سادگی رها نکنید یا خودتان بروید رئیس را ببینید یا کسی را بفرستید تا با او ملاقات کند گفتیم نه، ما داعی نداریم برای اینکه برسیم و التماس و خواهش و تمنا کنیم که به ما اجازه بدهند تا

سابقه ما شد، البته آن وقت بحث این نبود که آقای مطهری اهل منبر و اهل سخنرانی هستند، این بود که ما هیچ وقت از ایشان تقاضا نکردیم که شما سخنرانی کنید، بعد نامهای از ایشان و مؤسسين حسینیه اوشاد رسید، امام جماعت اوشاد مرحوم شاه چراغی بود و مسئول انتخاب مبلغین یعنی کسی که مبلغین را انتخاب می کرد، آقای مطهری بودند، آقای مطهری نامهای به من نوشته بودند که ما به سازمان روش کانون نشر حقایق اسلامی، در اینجا مؤسسه ای دایر کردیم و می خواستیم اسمش را کانون نشر حقایق اسلامی بگذاریم ولی از لحاظ سیاسی محتاج تدبیریم، درست هم نمی گفت برای اینکه دولت بسا ما مخالفت کرده بود و جلوی فعالیت های کسانین را گرفته بسبود.

نه به این صورت که ما هر بد کانون بفرستند فقط معاون شهربانی یا رئیس آگاهی شهربانی به من تلفن کرد که شما امسال چه می کنید؟ گفتیم از چه حیت؟ گفت: از حیت این جمعیتی که هر کت می دهید، چون چند سال بود که ما به جوانها می گفتیم یک عزاداری آبرومندانه بکنید تا دیگران از شما یاد بگیرند و برای این کار از صبح عاشورا مراسم عزاداری را شروع می کردیم، ۲۰۱ هزار نفر از کانون راه می افتادیم ۴ صفا اول

اصلاحاتی بر تفسیر را که البته قبلاً نوشته شده بود، نوشتیم و چاپ کردیم.

کیهان فرهنگی: سابقه آشنائی حضرت عالی با آیتالله طالقانی از چه زمانی است؟

استاد شریعتی: سابقه رفاقت ما از پیش بود، هر سهری که ما می‌رفتیم تهران خدمت آقای می‌رفتیم، یا آقا تشریف می‌آوردند اینجا، ما خدمتشان می‌رسیدیم و استفاده می‌کردیم، تا همین روزهای نزدیک فوتشان. ایشان از منزلی خودشان به دلیل کثرت رفت و آمد آمده بودند بیرون، منزل یکی از محسوبین شان بودند. اظهار علاقه کرده بودند که بنده را ببینند به آن واسطه‌ای که آمد، گفتیم: من هم خیلی مشتاقم و او آمد و ما را با ماشین خودش برد به منزلی که آقا آنجا بودند. ما رفتیم آنجا و دو سه ساعتی با هم بودیم. رحمت‌الله علیه.

کیهان فرهنگی: مثل اینکه استاد مطهری در مورد کتاب وحی و نبوت تأکید بسیار زیادی داشتند از ایشان نزدیک به این مضمون نقل



نشده است که: «تأهذودی که من مطالبه دارم این کتاب جامع‌ترین و کامل‌ترین کتاب در نوع خود است.»

استاد شریعتی: بلی، ایشان خیلی بر روی این کتاب تأکید داشتند.

کیهان فرهنگی: خاطره دیگری نیز گویا دارید که به چند روز پیش از شهادت آقای مطهری باز می‌گردد.

استاد شریعتی: عرض کنم که ایشان گاهی در همان آپارتمانی که ما در پشت حسینیه ارشاد داشتیم می‌آمدند و از ما خبر می‌گرفتند. یک روز آمدند به اینجا و مدتی هم نشستند شاید لوب به ۲ ساعت، از جمله صحبت‌های آن روز، بحث درباره کتاب «امکات در نهج البلاغه» پیش آمد و به همین مناسبت گفتیم قرار من این بود که امامت و خلافت در نهج البلاغه را بنویسم. اما امامت را که نوشته بودم بخورد کرده بودم مرحوم دکتر، دیگر نشد و به ایشان گفتیم واقعا! این عین‌الزهره: حسینی کتابی درمدا یک نهج البلاغه نوشته است که خیلی مورد توجه من قرار گرفته است، ایشان گفتند:

چند جلدش را شما دیدم‌اید؟ گفتیم: من یک جلد بیشتر ندارم و همان را دیدم، ایشان فرمودند نه! آن کتاب ۴ جلد است چطور شما آن را ندیده‌اید، گاهی شما جلدش را می‌داشتید، همین طور که می‌گویید کتاب بسیار بسیار خوبی است، این را گفتند و پس از نیم ساعتی دیگر رفتند، وقتی که تشریف بردند فرمایش دیدم که جوانی پشت در آپارتمان ما بود.

من آمدم در را باز کردم دیدم یک جوانی است و یک پاکت نایلونی به دست دارد که ۳، ۴ کتاب داخل آن نایلون است. گفت: آقای مطهری سلام رسانده‌اند و این کتابها را برای شما فرستاده‌اند، گفتیم: خبش متشکر و ممنون، من راضی به زحمت ایشان نبودم خودمان تهیه می‌کردیم، چرا ایشان ما را خجالت داده‌اند، و هر چه به آن جوان تعارف کردم گفت: من ماشین را بد جای گذاشته‌ام اجازه بدهید مرغی شوم و وقت دیگری خدمتتان برسم، او رفت و آن کتابها را نزد من موجود است. ۴ جلد است که جلد اولی را من از پیش داشتم، اما جلد این نسخه جلد خوبی نیست ولی جلد آن کتابهایی که آقای مطهری فرستاده بودند، خیلی محکم و خوب است. رحمت‌الله علیه.

کیهان فرهنگی: آیا آخرین برخوردی بود که با استاد مطهری داشتید؟

استاد شریعتی: خاطرم نیست که آخرین برخورد این بود، با اینکه من از حسینیه ارشاد می‌آمدم بیرون، ایشان داشتند از جلوی حسینیه رد می‌شدند و می‌رفتند حتی دیگری. آن وقتها ایشان با حسینیه کاری نداشتند، وقتی که دیدند من می‌آیم در خیابان سیر کردند و من رسیدم و با او حواله‌ای کرد و دو گفتند: آقا! من این کتاب را می‌دهم و از من را تا این اواخر نخوانده بودم، موفق نشده بودم که آنرا مطالعه کنم و اخیراً خواندم این چه قدر کتاب خوبی است، گفتیم: مبالغه می‌کنم و برای دلگرمی ما از این کتاب تشریف می‌کنید، گفتند: نه، من و تو که این حرفها نیست، جدا کتاب خوبی است، برای تمام طبقات، و من از اول تا آخر را با دقت خواندم و بسیار خوب بود. من هم اظهار تشکر کردم، تعی دادم که آخرین ملاقات ما بود یا آنکه ایشان به منزل ما آمدند.

کیهان فرهنگی: بی‌مناسبت نیست حالا که صحبت از کتاب به میان آمده سؤال کنیم: نخستین کتابی که از جناب‌عالی چاپ و منتشر شده کدام است؟

استاد شریعتی: از زمانی که قضیه مسجد گوهرشاد اتفاق افتاد دیگر صحبت از دین و مذهب در مدار من تقریباً متنوع شد، یعنی کسی حق نداشت که ائمه از دین ببرد. سال ۱۳۲۰ که کمی آزادی آمد مرحوم قیوسات به من گفت که شما یک کتابی برای کلاسهای ۵ و ۶ بنویسید که اینها از کسوجکی با اصول اعتقاد ایشان و اخلاقیاتشان آشنا بشوند، گفتیم: برنامه فرهنگ که بعضی برای اصول اعتقادات در نظر نگرفته ولی چشم، من این کار را می‌کنم، و کتابی نوشتم به نام اصول عقاید و اخلاق شریعتی، در سال ۱۳۲۱ پس از ۱۳۲۲، این اولین کتابی بود که از من برای کلاسهای پنج و شش ابتدایی منتشر شد و قبل از این در مدرسه اینهمین که بودم دو کتاب نوشته‌ریکی کتاب عباسه خواهر هارون با خوار بر میگان که اسم اصلی کتاب عباسه اخت الشریعیه و تفسیر السیر امکه بود، و نویسد ما ش جرجی زیدان مصری است، ترجمه کردم و عجیب مورد توجه قرار گرفت من قسمت قسمت این کتاب را در روزنامه آن وقت بنام روزنامه آزادی چاپ می‌کردم و روزنامه‌اش خیلی مورد توجه مردم قرار

گرفت و دیگری کتاب تأثیر دانش و هنر مسلمان در صنایع و علوم اروپا ملاقاتی بود که بند سه صورت کتاب چاپ شد بطوری که افرادی که اهل کتاب بودند این کتاب را از دست هم می‌قاییدند.

کیهان فرهنگی: چند اثر تاکنون از شما منتشر شده؟

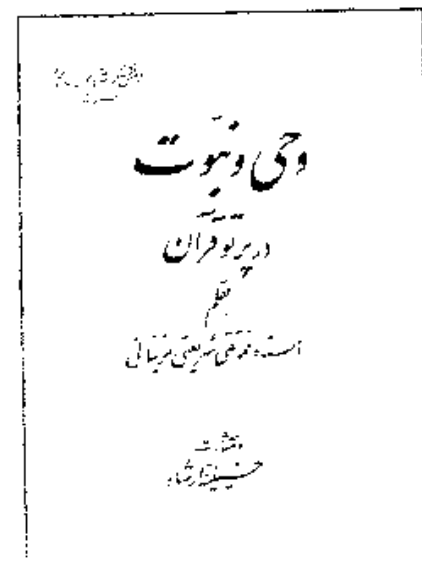
استاد شریعتی: شاید در حدود ۱۴ جلد باشد.

کیهان فرهنگی: آخرین آنها که منتشر شده، کدام است؟

استاد شریعتی: آخرین همین کتاب امامت در نهج البلاغه است.

کیهان فرهنگی: به نظر خود حضرت عالی از میان آثارتان کدامیک از همه با اهمیت‌تر است و برای کدامیک بیش از سایرین زحمت شده‌اید؟

استاد شریعتی: این را من نمی‌توانم بگویم کدام یک با اهمیت‌تر است، ولی بیشتر از همه بر روی وحی و نبوت زحمت کشیده‌ام و برای هر یک از آنها، هر یک از مدتی زحمت کشیده و عیب کار اینجا بود که وقتی پس کار راه کردن مدتی شده مناسبت سرگزی حق چهاردهمین قرن، مات بود که حسینیه ارشاد سیرا می‌کرد، و چندین نفر از مؤسسان او شاد و رحمه مرحوم آقای مطهری و آقا سید علی شاه چسوانی و... آمدند و گفتند: وحی و نبوت شما بنویسید، هر چه من می‌گویم کردم که آقا هر شب، دیگر این ۳-۴ موردی که از من به من بدهید این را از او بشوید ما بردیم، گوش بفرموده گفتند الا ولادت که این کتاب را باید شما بنویسید، من هم مدتی در کتلهای حسینی جستجو کرده آمدم چیزی که به طیفه خوب آگاهی بدهد و رشدش کند، و چون ندارد در کتابهای کلامی گشتم، دیدم چیزی ندارد، به کتب حدیث مراجعه کردم دیدم چیزی نیست مجبور شدم به خود فران رجوع کنم، به همین جهت کتاب عروجی و نبوت در یونان قرآن است که در بعضی دیگر، آیه از قرآن شروع می‌شود و سقیه معذات تحت‌الشعاع همان آیه است و در پیرامون همان آیه و سخیلی برای من زحمت اینجا کرد چون باید تمام قرآن را از این می‌زدم تا به آن آیه می‌رسیدم به امر حضرت در آن هست با به آیه خلافت و ولایت هم حسیه زحمت کشیدم، عسلانسی ایمن بسود کسبه مرحوم علامه امینی نویسنده الکعدیر



رحمت الله علیه این بزرگوار آمد منزل ما. آن وقت ما یک خدمتگزار روشنیایی داشتیم، آمد به اتاق من و گفت آقای امینی آمده است. ما یک آقای امینی داریم که از منسوبین ماست و اهل محل ما هم هست. من خیال کردم اوست، گفتیم تو که امینی را می شناسی بگو بیايد داخل منزل، گفت: نه آقا، یک میجهت نیست. گفتیم نکند آقای امینی صاحب الغدیر باشد. سراسیمه دویدیم در منزل، دیدیم بله آقای امینی تک و تنها در منزل ایستاده اند. تشریف آوردند داخل و گفته آقا شما می فرمودید من خدمتان می رسیدم شما چرا تشریف آورده؟ چون ایشان مریض هم بود و من رفته بوده به عیادتشان. آن روز ایشان همی کرده بود که یک ساعت از خانه بیاید بیرون، جای ما را انتخاب کرده بود. منزل ما راهم بلد نبود، به راهنمایی یک نفر دیگر آمده بود. بعد کم کم اتاق تأنیه پر شد. آقای حاج میرپور و آقای حجازی و آقایان دیگر آمدند. بعد آقای امینی فرمودند که اطلاع دارید که پولهایی از سعودی به اینجا می رسد برای تبلیغ و هابیگری؟ گفتیم: یک چیزی راجع به سنی گری شنیده ام، اما راجع به هابیگری شنیده ام. گفتند بله آن سنی گری هم هست که پسر یکی از علمای سابق دوره ای دارد و مذهب هنر تسنن را تبلیغ می کند. در هر صورت دنبال مطلب به اینجا رسید که نه بتوان واجب گفتی، بلکه بعنوان واجب عینی بر شخص تسو واجب است که راجع به اعاست مفصل صحبت کنی و مردم را از این گنجی و گنجی دریابوری. گفتیم آقا این کار، کار مشکلی است و بعد هم در خمینیة ارشاد قاعده این است که هفتای یک نفر سخنرانی می کند. گفت: در هر حال من آنها را نمی دانم دیگر همین قدر می دانم بر تولا زم است که این کار را بکنی. ایشان این فرمایش را کردند و رفتند و من هم شروع کردم و نتیجه آن سخنرانیها این شد که آقای امینی نجف آبادی سخنرانیها را از نور پیاده کردند و بعد مطبعه خود حسینیه ارشاد چاپ کرد و منتشر شد. در اینجا هم من خیلی زیاد زحمت کشیدم. حالا دیگر فرموده شده ایم و یادمان نیست چه کسر کرده ایم و چه نکرده ایم.

«کیهان فرهنگی: حضرت عالی غیر از جلسات تفسیری که در مشهد داشتید، در تهران هم تفسیر قرآن می گفتید، آیا این دو جلسه ارتباطی با هم داشتند؟»

استاد شریعتی: تفسیر نوین را همین جا در مشهد گفتم، همین جا شروع کردیم و همین جا هم ختم کردیم. در تهران تصرفاتی داشتیم. اما قضیه تفسیر در تهران این بود که جمعیتی به نام «حباب الحسین» چندین مرتبه آمدند و ما را دعوت کردند و ما جواب رد دادیم، البته به همه کسانی که ما را دعوت می کردند جواب رد می دادیم. برای اینکه اگر می خواستیم مجلس قبول کنیم باید یک مشایینی می گرفتیم و دوره می گشتیم تا به مجالس مختلف می رسیدیم، ولی اینها چندین مرتبه آمدند و رفتند تا بالاخره یک شب، پنج شش نفر از ریش سفیدانشان که در بین شان یک سید نورانی بود آمدند و آن سید گفت: ما چندین دفعه آمدیم و شما ما را رد کرده اید ما فقط پسین خودمان و شما، خدا را قاضی قرار می دهیم، شما راضی هستید؟ گفتیم: خدا چطور درباره من قضاوت کند؟ گفت: حالا من رهش را می گویم: گفتیم: بفرمایید: قرآن را از بخش در آورد و گفت با همین قرآن استفاده کنید، هر چه که آمد به آن عمل کنید. ما دیسگر در ماندیم، استفاده کردیم. رفتنی خوب رفتنش بد، مجبور شدیم که این را قبول کنیم و اینجا تفسیری شروع کردیم و اغلب سخنرانی بود و گاهی هم تفسیر. این تفسیر ما در تهران بود.

کیهان فرهنگی: لطفاً درباره انگیزه پرداختن به تفسیر قرآن و شیوه خاصی که حضرت عالی در تفسیر دارید توضیح بفرمایید.

استاد شریعتی: از همان روزهای اولی که من وارد فرهنگ شدم به این فکر بودم که از چه راه می شود جوانها را به راه راست هدایت کرد تا وقتی که اول از کلاس شروع کردیم همین ۸ ساعت درس رسمی

داشتیم، ۱۲ ساعت هم بسندون اینست که پسولی بگیرم درس گرفته و دیدم باز دانشسرا باقی ماند. ۲ روزی هو دانشسرا رفتم و روزی ۲ ساعت درس می گفتم. این وضعیت ما بود. در هفته ۴ ساعت درس می دادم و بعد دیدم که دوره و کلاس برای امثال من کافی نیست به جهت اینکه سر هر کلاس یک ساعت می روم و ۴ ساعت دیگر را دبیرهای دیگر می آیند و آنها هم برخلاف ما حرف می زنند چون عرض کردم دبیرانی بودند که در حزب توده اسم نوشته بودند که به آنها خیلی مزایا می دادند.

دیدیم این ساعات کافی نیست، در خانه ها جلسات دوره قرار دادیم. هر هفته یک شب به خانه کسی می رفتیم، تا یک جای ثابت پیدا کرده ایم. یک سالن بزرگ و چندین امساق بزرگ هم در اطرافش که گنجایش ۵۰۰، ۶۰۰ نفر را داشت اینجا شروع کردیم و تفسیر را ادامه دادیم. آنچه که باعث شد تفسیر قرآن را دنبال کنیم، این بود که به نظر می رسید جز از راه قرآن از هیچ راه دیگر نمی توان جوانها را به راه راست هدایت کرد. یعنی نتیجه فکرمان به اینجا رسید، از اینجا بود که به فکر تفسیر قرآن افتادیم.

کیهان فرهنگی: قسمت دوم سؤال یعنی ویژگیهای تفسیری خودتان را فرمودید.

استاد شریعتی: همان است که نوشتم دیگر، آنچه را که نوشته ایم به نظر خودمان جنبه کنید قرآن را دارد.

کیهان فرهنگی: در مورد نهج البلاغه هم استاد، این اعتقاد وجود دارد که شاید کمتر کسی باشد که به اندازه حضرت عالی تسلط به نهج البلاغه و ورود به آن داشته باشد، بخصوص با حضور ذهن و تسلط کافی شما، لطفاً توضیحاتی در این خصوص بفرمایید.

استاد شریعتی: توضیحی نداریم، برای اینکه همه آنها را که از بر کرده بودم فراموش کرده ام و حالا گرفتار فراموشی و نسیان حافظه شده ام و یک مقداری از آنچه که از بر کرده بودم در پشت نهج البلاغه خودم نوشتم ملاحظه کنید و شاید بیش از نیمی از نهج البلاغه را حفظ کرده بودم.

ملاحظه می کنید حدود ۱۰۷ خطبه کامل است که به نظرم مهمتر آمده و فهرست آنها را یادداشت کرده ام و الا محفوظات بسیار بیش از این رقم است و آنها را که کمتر اهمیت داشتند یادداشت نکرده ام. شیخ محمد الکریم شریعتی ایشان ۴۰ خطبه را ترجمه کرده اند که ۸، ۷ خطبه آن با مقدمه ای آماد طبع و نشر است و مهمتر از همه خطبه اول یعنی خطبه توحید است که از مشکل ترین خطبه های نهج البلاغه است که ایشان آن را خیلی خوب و جالب ترجمه کرده اند و ان شاء الله، این ترجمه ها چاپ و منتشر می شود.

کیهان فرهنگی: با توجه به همکاری شما با استاد در باب نهج البلاغه لطفاً درباره ویژگیهای کار ایشان توضیحاتی بفرمایید.

شیخ محمد الکریم شریعتی: یکی از مزایای کار استاد این است که همانطور که در مسائل ظاهری بسیار دقیق و تزیین هستند، در مسائل مفهومی هم احتیاط های خیلی شدید دارند، بعنوان مثال، این تفسیر حدود ۳ سال طول کشید که تمام شد و ما اینجا حدود ۱۲، ۱۰ تفسیر داریم که ایشان برای هر جمله اغلب به این تفسیر مراجعه می کردند، حتی به این دارم که برای آیه ای از قرآن درباره خلقت ایشان ۳، ۲ ماه درباره این آیه با افراد مختلف صحبت کردند، پس اینکه مسئله



برای خودشان روشن نبود، می‌خواستند این مسئله را روشن کنند. منظورم میزان احتیاط و دقت ایشان است که واقعا آنچه را که می‌نوشتند، با دقت بسیار است. درباره سخنرانیهایشان هم همین طور است. علت اینکه سخنرانیها و مسائلی که ایشان مطرح می‌کنند این قدر مورد توجه است، همین است. گاهی دیدم که آقایانی به اینجا آمده‌اند و سسوالاتی داشته‌اند و ایشان توضیحات بسیار جالبی داده‌اند.

خدا رحمت کند آقای باهنر را، روزی ایشان سؤالی درباره انبیا از استاد کردند و استاد حدود یکساعت تا یکساعت و ربع توضیحاتی برای آقای باهنر دادند و آن مسر حرم خیمسلی خسروشحال از ایستگاه بیسلسند شدند و تسسیرشان ایستسست بود که «من هنوز راجع به انبیا مطلبی به این زمینه نشیده بودم»، مسئله دیگری که قابل تذکر است تقوای مری ایشان است، در این مدت که مسابایشان بودیم تحصیل و صبر بسیار زیاد ایشان درباره مشکلات زندگی را می‌دیدیم. در زندگی مشکلاتی داشتند و نمی‌دیدیم آنها تحمل و صبر می‌کردند. همان اوایلی که کانون افتتاح شد معمول بود که تحفه‌هایی برای افراد بیاورند. ایشان تمام این تحفه‌ها را در دست رد می‌کردند و می‌گفتند من راضی نیستم. آنچه را که می‌گویم آلوده به مسائل مادی بشود و آنچه بود لله و فی الله توضیح می‌دادند و می‌گفتند. تقوا در اینگونه مسائل و در این جهات را ما در کمتر عالمی دیده‌ایم.

بطور مثال ایشان برای محل سکونتشان در فشار بودند، دوستان و رفقا تصمیم به خریدن منزلی برای ایشان داشتند اما حتی جرأت پیشنهاد به ایشان نداشتند. برای اینکه از همان اول برنامه زندگی‌شان را طوری قرار داده بودند که باید این فعالیتها خلاصانه باشد و آن خلوصی که من در ایشان دیدم در کمتر کسی دیدم، چون کانون هم که دایر بود ایشان از همان اول علیل المزاج بودند و شبها وقتی می‌گشتند، بدنتشان خیس عرق بود، در هر فصل تسوانایی مسزاجیشان بشین گونه بود، و این سخنرانیهای دوساعتی و سه ساعتی خسته شان می‌کرد. سخسن ایشان هم چون از دل بر می‌خاست لا جرم بر دلها می‌نشست، من مستقدم که بزرگترین خدمتی که ایشان کردند این بود که قرآن و نهج البلاغه را از انزو خارج کردند.

همانطور که ملاحظه کردید بیشتر خطبه‌هایی را که با قرآن در ارتباط است ایشان حفظ کرده‌اند و به لطف خداوند می‌بینیم که این فعالیتها به نتیجه رسید و امروز دیگر در مشهد و سایر شهرها قرآن و نهج البلاغه تفسیر و شرح می‌شود. از نظر علمی هم خود آثارشان گویاست اگر چه چند جلد آن هنوز هم چاپ نشده و نهج البلاغه هم ان شاء الله بچاپ خواهد رسید.

کیهان فرهنگی: استاد پرواضح است که با حضرت عباسی نمی‌توان نشست و از مرحوم دکتر سخنی به میان نیاورد، بیوزد اینکه نسل جوان ما همواره مشتاق شنیدن مطالبی درباره آن شهید بزرگوار است، چه از این مظلومتر که شما درباره ایشان بگوئید.
از هر جا که خودتان صلاح می‌دانید شروع بفرمایید.

استاد شریعتی: دکتر از همان کودکی یعنی از کلاس ۵ و ۶ ابتدایی برخلاف دیگر کودکان که به یک نوع بازی علاقمندند، به مطالعه علاقمند بود. روی چشمش هم لکی بود و من از اینکه شبها خیلی بیدار بماند ترس داشتم. ساعت ۱۲ که می‌شد می‌گفتم دیگر بخواب بابا، زیاد بیدار نشین، او هم ادب می‌کرد و به رختخوابش می‌رفت، ولی من که بعد از نیمه شب فرصت خوابیدن بیش از ۳، ۴ ساعت را نداشتم، بعد که باز

بر می‌گشتم می‌دیدم که پرده‌ها را انداخته و چراغش را روشن کرده و همچنان مشغول مطالعه است، تا بعد که دیگر به دبیرستان آمدم و از دبیرستان به دانشسرا و دانشسرا که تمام شد قاعدتا باید ۵ سال در خارج از شهر تدریس می‌کرد آن زمانها احمد آباد جزء شهر نبود یعنی جدا بود و در مدرسه‌ای در احمد آباد تدریس می‌کرد. در این بین دانشکده ادبیات مشهد دایر شد، دکتر نصف روز را می‌رفت در همین مدرسه آموزگاری می‌کرد و نصف روز را هم به دانشکده ادبیات می‌آمد و تحصیل می‌کرد، و با اینکه فقط نصف روز را وقت داشت، در بین همه شاگردان دانشکده ادبیات شاگرد اول شده و قاعده دولت این بود که هر کس در هر دانشکده‌ای شاگرد اول می‌شد او را برای تحصیل به خارج از کشور به هر کشوری که خود دانشجو بخواهد می‌فرستادند، دکتر هم کشور فرانسه و دانشگاه سوربن را انتخاب کرد. ۵، ۶ سال در فرانسه ماند و ۲ دکتر گرفت. دکترای تاریخ اسلام و جامعه شناسی اسلامی.

شیخ محمود شریعتی: پروفیسور لادا وقتی به ایران آمد درباره دکتر چه گفت؟



علامه امینی صاحب التقدیر

استاد شریعتی: من از او پرسیدم که وضعیت درسی دکتر چگونه است؟ آیا آخر سال قبول می‌شود؟
خندید و گفت از دکتر این جور نباید پرسید، برای اینکه دکتر مقامش بالاتر از این حرفهاست که ما بگوئیم قبول می‌شود یا قبول نمی‌شود، دکتر شخصیتی است که باید بعد خود دانشگاه سوربن عنوان معلم از ایشان استفاده بکنند. ما هم از ایشان تشکر کردیم.

کیهان فرهنگی: در مدت زندان آخرتان ملاقاتی هم با دکتر داشتید؟

استاد شریعتی: خیر، در موقعی که زندان بودیم نه، چون من در زندان اولین و زندان قصر بودم و لسی دکتر در سلول انفرادی در کمیته بود اما وقتی که از زندان بیرون آمدم، یعنی وقتی کار ما در اتاق تمام شد سروانی که پرونده ما را رسیدگی می‌کرد، در آخر گفت که آقای رئیس هم میل دارند شما را ببینند، ما رفتیم در یک اتاق دیگری تا آقای رئیس بیاید، آقای رئیس پیدایش نشد، چنانکی آشنا بود از من پرسید که شما نهار خورده‌اید یا نه؟ حالا تقریبا ساعت نزدیک ۳ بعد از

ظهر است، من خندیدم و گفتم: از کجا شما به فکر نهار ما افتاده‌ای؟ گفت: برای اینکه شما به فکر نهار مرخص می‌کنند گاهی به قدری معطل می‌کنند که وقتی به اینجا می‌آورند قول می‌کنند، می‌خواهم ببینم که شما نهارتان را خورده‌اید و آمده‌اید یا نه؟ گفتم که نهار نخورده‌ام، میلی هم به غذا ندارم و تعارف هم نمی‌کنم، یک سینی و بشقاب آورد و مقداری غذا، گفت: بنشینید غذایتان را میل کنید شما دیگر حالا آزادید باید راحت باشید. گفتم: من میل به غذا ندارم، با این همه ۲، ۳ لقمه‌ای خوردم، سینی غذا را برد و گفت: دیگر از آمدن آقای رئیس خبری نیست، شما می‌توانید اینجا استراحت کنید، من همان کیف دستی‌ام را گذاشتم زیر سرم و در همان اتاق دراز کشیدم، مدتی گذشت تا او آمد و گفت آقای رئیس آمده‌اند بفرمایید، آقای رئیس از اتاقش آمده بود بیرون، دستی به من داد و خم شد مثل کسی که بخواهد دست کسی را ببوسد و من دستم را کشیدم و در قیافاش دقت کردم که ببینم بسم الله

دارد یا نه؟ دیدم که من او را نمی‌شناسم، پشت سرش یک آقای با کت و شلوار مشکی باز دست مرا گرفت و به زور به چشمپاشی کشید و بوسید و سرش را بلند کرد، دیدم دکتر است و ما آنجا همدیگر را دیدیم، برای اینکه وقتی من از زندان خلاص شدم دکتر هنوز زندانی بود.

چون او ۱۹ ماه در سلول انفرادی کمیته بود اما من در زندان قصر و بین بچه‌ها بودم. بعد از آن که ایشان را از زندان آزاد کردند یکسره مراقبان بودند و هر روز برای معاون سازمان امنیت به منزل ایشان می‌آمد و با چند نفر آنجا حاضر می‌شدند و با ایشان را به سازمان امنیت احضار می‌کردند. یادم می‌آید یکی از اصرارهایی که آن زمان داشتند و مگر همین حسین زاده، به صورت تهدید و گاهی به صورت تهیب به دکتر می‌گفت این بود که بیا با این آقای احسان نراقی همکاری کن، هر مؤسسه‌ای که می‌خواهی و یا هر جایی که می‌پسندی یک کار عملی شروع کن، ما با تو کاری نداریم، ولی دکتر به هیچ قیمتی قبول نکرد و زیر بار نرفت.

کیهان فرهنگی: چه شد که مرحوم دکتر از دانشگاه مشهد به تهران منتقل شد؟

استاد شریعتی: قضیه این بود که سازمان امنیت نمسئولخواست ایشان در دانشگاه مشهد تدریس کنند و ایشان را در

اختیار وزارت علوم گذاشت، در وزارت علوم هم یک اتاق به ایشان دادند، ولی مجددا گفتند که شما کارهایتان را در منزل بکنید، بعد ایشان به عنوان مقالات دانشگاهی به منزل رفتند، اما در عین حال حسینیه ارشاد را رها نکردند، چند مرتبه هم کاظم زاده ایرانشهر، وزیر علوم وقت، ایشان را نصیحت کرد که آقا شما بهتر است که این راه را ترک کنید چون چندین مرتبه از ما خواسته‌اند که ما شما را کنار بگذاریم، من مقاومت کرده‌ام، دکتر گفت: هر چه به شما دستور می‌دهند عمل کنید. گفت: آخر برای زندگیتان چه می‌کنید؟ دکتر گفت: من میراثی از پدرام برده‌ام که با همان زنده گی می‌کنم، گفت: آن میراث چیست؟ دکتر گفت: فقر و قناعت تا می‌گوید فقر، کاظم زاده از این جواب دکتر متأثر می‌شود و باز ویش را می‌گوید و به اتاق خودش می‌برد و می‌گوید من اگر جراتی کرده‌ام می‌دروم، می‌خواهم والله چه بکنیم ما سه گرفتاریم و از این حرفها و از اینجا به منظور اینکه در دانشکده ادبیات مشهد نباشد، ایشان را به وزارت علوم فرستادند. البته در صورت ظاهر بعنوان ارتقاء چندین بار هم معاون سازمان امنیت اینجا به منزل ایشان آمد و با اینکه ایشان را احضار کردند، اما فکر نکرد، این بود که دکتر را در اختیار وزارت علوم گذاشتند، دکتر هم آنجا دید که

حسینیه زاده از همه جهت آمده است و مشغول سخنرفتنی شد.

کمیتهان فرهنگی، یعنی استاد، شروع کار مرحوم دکتر در حسینیه: «شاه همزمان با انتقال به تهران بود، پس از قبیل هم به حسینیه او شاد رفت و آمد داشتند؟»

استاد شریعتی: از قبل هم گاهی می رفتند و بی به صورت دعوت بود که مثلاً شب احیا یا شب عاشورا از ایشان دعوت می کردند و ایشان هم سخنرانی می کرد و باز به مشهد بر می گشت.

کمیتهان فرهنگی: شنیده شده که مرحوم دکتر پس از زندان آخر به جماعات نماز عارفانی و معنویت خاصی رسیده بود...

استاد شریعتی: این معنویت را دکتر همیشه داشت، همیشه همه چیزش وقت معنویت بود.

شیخ عبدالکریم شریعتی: آن شبی را که دکتر نیمه های شب بعد از اتمام قسمت حضرت محمد (ص)



کتاب اسلام شناسی تغییر حالت داده بودند به بیان می آوردند.

استاد: در رابطه با این عرصه می گفتم که تمام ارکان دولت، نه تنها شب معنویان و بیدار شدن و دیدن صدای گریه و جگر خراش بلذت نیست، تعجب کردم که این گریه از کس می آید، همسایه آنها چنانگی داشتند که به نوعی اختلال دچار شده بود. این بود که گاهی مادر آن پسران طراحت می شد و گریه می کرد، خانم دکتر به بالای پنجه گریه از خانه آزاد است به ایوان می رود گوی می بیند، نه از خانه آنجا نیست و از داخل ساختمان خودشان احس بر می گردد می بیند از اتاق دکتر است، می رود می بیند که دکتر کتابی را جلوی چشم گذاشته و به شدت مشغول گریه کردن است.

چه حالی داری؟ می گوید چیزی نیست ناراحت نیستم. من امشب دارم با علی (ع) و محمد (ص) خدا حافظی می کنم. چون راجع به خاسمیت که می گفتند ایشان به خاسمیت مستعد نیست، ایشان و بن این استلال را درباره خاسمیت کرده که در آخر کتاب اسلام شناسی آمده است، از جمله آن استدلالها می گوید:

یکی کتاب آن پیامبر است، یکی خدایی است که او

معرفی می کند و یکی هم تربیت شد ههای آن پیامبر، از تربیت شده های پیغمبر ایوب و علی (ع) را انتخاب می کند. ایوب را مستعداً چند سطر در باره اش می نویسد و بقیه را راجع به علی (ع) می نویسد، و می گوید که من امشب دارم با علی (ع) و محمد (ص) خدا حافظی می کنم و از این جهت است... این ماجرای آن شب است.

نمیانه فرهنگی: استاد! توجه خاصی مرحوم دکتر به هنر و ادبیات از کجا ناشی می شد؟ یا توجه به اینکه آثار خود دکتر از آثار جاویدان و ماندنی تاریخ ادبیات است.

استاد شریعتی: خداوند موهایی به دکتر داده بود که از جمله آن موهاب، یکی ذوق خاص او بود و یکی حسن استنباط، دیگر جذابیت سخن او بود و دیگری سخاری قلم او. این کتاب توتم و توفیقش که در آخرین سالهای زندگی چاپ و منتشر شد، دکتر کاظم ساعی ۲۰۱۰ جلد از این کتاب را برای من آورد، در استانه در به آقای غلامرضا قدسی برمی خورد و می گوید: همین جا صبر کن تا زیر همین چراغ نصف صفحه آخر کتاب را برایت بخوانم. وقتی می خواند می گوید، پناه بر خدا نمی شود گفت که این شعر است، این شعر است. بعد آقای قدسی می گوید: شعر نیست سحر است، یعنی فلسفی واقعاً سحر است. پسایران، خداوند ذوق نویسنده گی و گویندگی را به دکتر داده بود و حسن استنباط. برای مثال قصه «حیر» را می توانم نقل کنم. دکتر به من از آقا شیخ عبدالکریم می رود، اتفاقاً کتابی بر می دارد و می بیند داستان «حیر» است همانجا، می نشیند و ایسن داستان را می نویسد.

شیخ محمود شریعتی:

از روز همدار دیهشت ۵۶ که ایشان به مزینان وارد شدند تا شب حرکت کنند، در سبزوار و مشهد ما قدم به قدم همراهشان بودیم. یادم هست اول به منزل آقای شیخ عبدالکریم رفتیم از آنجا به یک جی دیگر و بعد آمدیم اینجا منزل استاد. اما دکتر با هیچ کس شخصیتی نمی کرد. هیچ چیز ابراز نمی کرد، برعکس همیشه خجسته برایشان حرف می زد و وقتی احساس می کرد من حسنه شده ام، می گفت: بیا بنشین، قدر بدان، من می خواهم روی قالیچه حضرت سلیمان بنشینم و پرواز کنم.

فرزادین ماد بود که ایشان مقداری کتاب به همدار یک نامه که مازعلیش من بودم فرستاده بود، در این نامه نوشته بود که من می خواهم در مسزینان برای یادگاری، کتابخانه ای در آن مدرسه علامیه دایر شود و آن را عنوان اختم سانس می دهیم و بگوئیم گنجینه شریعتی، تا از دستبرد دستگاه محفوظ باشد. کتابها را که آورده اند در ۷۷ اره دیهشت خود دکتر آمد و گفت: کتابها را چه کرده ای؟ گفتیم: کتابها موجود است، یک به یکی از کسانی که متصدی همان مدرسه ضمیمه بود، پولی دادیم تا قالیچه ای تهیه کنند و در آن فرش آهاده کند. جایش را تسخیرین کسود، پسند دکستر گفت: پس منم سمسوزوار، پسند سمسوزوار

رفتیم و شب را در همان جا ماندیم. بعد آمدیم به مشهد، روز بیست و چهارم چون که گفتند برویم حرم، پید و رفتیم حرم، در حرم دکتر بالای سر حضرت چنان مودب ایستاده و چنان در خودش غرق شده بود که من دیدم این اختیار انگش جاری است، بدون اینکه چیزی بگوید، من هم اصلاً یک حالی پیدا کرده بودم، ندیده بودم دکتر اینطور اشک بریزد. حال غیر عادی داشت، حال جذبه و خلوص بود، نمی دانم چطور بیان کنم، بعد از آنجا گفت: برویم بر مزار مادر که بالای سقاخانه

است، آنجا هم حمد و سوره های خوانده و انگار با مادرش صحبت کند. بعد گفت: برویم دیدن بستگی اثر اقیونم تا کسی نشنیم و آنجا رفتیم، وقتی رفتیم ایشان خیلی خوشحال شد، دوسه ساعتی آنجا نشستیم و نجوایی کردند و برگشتیم و آمدم منزل. به مزینان و محل هم که رفته بودیم ایشان سعی داشتند در آن فرصتهای کم از همه قانعیهایی که در سوز و کدک و کلاته بودند خدا حافظی کنند و همینطور در مشهد به همه جاسر زدند و از همه خدا حافظی کردند. تا وقتی که خانمشان از تهران به دکتر تلفن زد و گفت مثل اینکه من (دختر مرحوم دکتر) را می خواهم ببرند بیمارستان، بیا. وقتی دکتر حرکت کرد ما تا نزدیک در رفتیم که گفت: نه دیگر نیاید. خدا حافظی کرد و رفت.

اما راجع به رفتن هیچ چیز نمی گفت، فقط گفتم می گفت بیانشین قدر بدان می خواهم بنشینم روی قالیچه حضرت سلیمان و پرواز کنم. من می گفتم: آقای دکتر، دست گسلی به آب داده ای؟ می خواهم باز بگریم ندهی؟ می گفت: نه بابایم خواهم روی قالیچه سلیمان بنشینم و پرواز کنم. فقط این جمله را دوسه بار به ما گفت. هم در مزینان، هم در سبزوار، هم در اینجا.



آیتالله شریعتی

گاهی ما خسته می شدیم از نشستن و صحبت کردن، اما خود ایشان خیلی مقاوم بود، شد تا صبح می نشست و صحبت می کرد. حتی در این سفر آخر یک شب به یزد در رم، تا صبح نشستیم که گفتند: «رو به نور و سانس» که در باره زندگیتان امام رضا صحبت کرد. که ما آن بیانی که از دکتر در یزد امام رضا شنیدیم از هیچ گوینده ای، از هیچ نویسنده ای، از هیچ کس نشنیدیم. راجع به تقیام انسان رضا و حسن کت انسان رضا و حرکت امام رضا برای حفظ اسلام و آمدن به خراسان در وقتی که مأمون می خواست فلسفه یونان را وارد سلاه کند و از این راه شر به اسلام بزند، و امام رضا با آن قیوم و توفیق جلوی می ایستد، و راجع به تکریمای که در مورد امامزاده های که در اصفهان هستند، که اهل ایشان و پیران موسی بن جعفر بودند که دوست مأمون شیع می شوند و برایشان بارگاه ساخته می شود بطور اولاد موسی بن جعفر و سایر مسائل.

روز بیست و هشتم خبر دادند که دکتر رشت به انگلستان و بعد خبر به مسار می که ایشان رفتند، همینطور دلبره و اضطراب برای همه ما بود. بهمان چند روزی که در مشهد ماندیم، رفتیم به مزینان که به تلفن کردند که آن فاجعه ۲۹ خرداد روی داده است، ما

سعه صدر نشان دهید - علی سالکی

(کیهان فرهنگی، شماره ۴، سال دوم، تیر ماه ۱۳۶۴، نامه ها (ی خوانندگان)، ص ۴۴)



سعه صدر نشان دهید

آقایان! سیزدهمین دست پخت شما را هم خواندم! درواقع، اصلاً قصدنامه پرانی ونامه نگاری خدمت آن بزرگواران بعد از انقلاب را نداشتم. نامه‌ی یکی از خوانندگان خود را چاپ کرده بودید، وقتی آن را دیدم گفتم این چند کلمه را برایتان بنویسم. حلیس اهل قلم نیستیم، به هیچ حزب وادارت‌ستای هم بستگی نداریم، یک معلم ستادیم که درپشت فرهنگ سرزمین خودم هستیم و به تمام جوانب فرهنگی این سرزمین عشق می‌ورزم. یاد دوران کودکی‌ام افتادم که کیهان فرهنگی در آن سالهای دور دست چند شمارهای درآمد وخطابش بیشتر به معلم جماعت وفرهنگیان بود و ما که تازه «چیز» خواندن را شروع کرده بودیم، متنازه به شاهی پول نوجویی‌مان رامی‌دادیم وعی خریدیم وپولوع می‌خواندیم باری، پس می‌بینید که مؤسسه کیهان و نشریات آن راوسایر نشریات دیگر- ورتکین نامه‌ها را هم- تا اندازه‌ای می‌شناختم و می‌شناسم. منتها این زمان، نشریات عمدتاً به هزینه و بیت‌المال چاپ می‌شوند و شاید به همین دلیل، کسی درپشت آن نیست که آیا این همه نشریات جدید که گویی همه از یک قالب درمی‌آیند خواننده هم دارد یا نه؟ جای تأسف است که حتی حرف حضرت آیت الله مستنقری- آن مؤمن صدیق- را هم گوش نمی‌کنند تا این همه نامه تبلیغاتی چاپ نزنند و بیت‌المال را حرام نکنند. شما که مطبوعاتچی هستید خوب می‌دانید که بیشتر نشریات امروزه کاغذ باطله می‌شود. ایرانی جماعت اهل افراط و تفریط است. یکبار به آن رنگین نامه‌ها پردوایم این طرف و افتادوایم گیر این «سنگین» نامه‌ها. با مجلات رایگان کاری ندارم، با اقلاق مطبوعه هم که کامیون باطله‌هایش را در بازارهای تره بار صرف پیچیدن سبزی خوردن می‌کنند، کاری ندارم، طرف صحبت کیهان فرهنگی شماست که از جیب قنوت بیت‌المال، هر ماه چندین هزار نسخه روانه دهکده‌های روزنامه‌فروشی می‌کنید بدون اینکه در یکسال گذشته برآوردی کرده باشید که واقعا چند تا خواننده دارید؟ اصلاً خواننده

به مشهد آمدیم. آنچه که من در مجلس عزاداری دکتر نه‌ان‌نده و آن وضعی که برای جوانان پیشامد کرده و فشاری که درقلب و روح نسل جوان پدید آمد، خودش جرقه‌ای بزرگ بود برای این انقلاب، که همان جا دسته دسته راه می‌افتادند، ما وقتی از مجلس ختم برگشتیم دیدیم که دورتادور منزل را پستی‌ها محاصره کرده‌اند.

کیهان فرهنگی: نکته دیگری که خوب است اینجا مطرح کنیم واز محضر استاد هم بیشتر بهره‌مند شویم این است که به نظر بعضای گوناگونی از سوی صاحب‌نظران و دانشمندان و افراد مختلف درباره آثار دکتر عنوان می‌شود، به این معنا که برخی قائلند ابرادات و اشکالاتی وجود دارد، خوب است اطراف آن توضیحاتی بفرمایید.

استاد شریعتی: همه نویسندگان فاضل پس است که چیزی می‌نویسند و بعد فکر سازشتری به ذهنشان می‌آید. دکتر ادعا نداشت که من معصوم هستم و هر چه می‌نویسم بدون اشتباه است.

کیهان فرهنگی: از حضور عالی نقل کرده‌اند که بهترین نظری که داده شده نظر شهید بهشتی است، به این معنا که دستی در آثار مرحوم دکتر برده نشود و اگر نظر دیگری وجود دارد به صورت پاورقی...

استاد شریعتی: من خودم در آن مجلس شریعتی بودم. از ما برای نهار دعوت کرده بودند. من با یکی از رفقا از اینجا- مشهد- حرکت کردیم و برای شرکت در آن مجلس که در منزل آقای همایون بود به تهران رفتیم. بعد از اینکه نهار خوردیم به آن مجلس که از جمله مرحوم مطهری، مرحوم بهشتی، آقای محمدرضا حکیمی و سایر آقایان دیگر هم بودند، وارد شدیم. و همه سرگرم از آقایان اظهار نظری می‌کردند. بعضی گفتند که ما اگر اشتباه صریحی می‌بینیم خوب است که آن را اصلاح کنیم. بعد در آخر که اینجا نظراتشان را دادند، مرحوم بهشتی گفت که به عقیده من یک عواوه نیاید کم و زیاد کرد در نوشته‌های دکتر. آنها را باید کاملاً حفظ کرد، از کجا که بعد از چندسال که بگذرد معلوم نشود آنچه را که دکتر گفته درست است و آنچه که ما در برابر اظهار کردیم غلط. بنابراین هیچ من موافق نیستیم که کسی حتی یک کلمه در بیانات دکتر دست ببرد.

اگر کسی نظری دارد در پاورقی بعنوان نظر شخصی خودش بنویسد و آقای حکیمی مطلبی گفتند که منحصر به خودش بود، و آن حرف این بود که شما در همه چیز دکتر صحبت کردید جز در نظر دکتر. برای اینکه طلب فاضلی ما داریم که از نوشتن یک کاغذ عاجزند، و من در مدرسه نواب که بودم دستور فارسی درس می‌دادم. همه به من می‌گفتند چرا فلسفه اصولی سینا درس می‌دهی؟ چرا فلاان درس را نمی‌دهی؟ چرا دستور فارسی درس می‌دهی؟ گفتم، من ایمن جمهور مصلحت می‌بینم...

بنابراین یکی از کارهایی که باید درباره دکتر بشود این است که نشر دکتر باید سرمشق برای فضایی حوزه قرار بگیرد، آن نشر را سرمشق خود قرار دهند و به تدریج از این روش پیروی بکنند، زیرا که از ذخایر بسیار گرانمای ادبی ما نشر دکتر است. این حرف آقا شیخ محمدرضا حکیمی بود، که آنجا گفتند.

کیهان فرهنگی: از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.

استاد شریعتی: خداوند شما را موفق و سلامت بخشد و در راه خیری که هستید به شما توفیق بدهد، ان شاء الله.

طرف خطاب شما کیست؟ آیا خواننده روزنامه کیهان است که از روی عادت با برای دیدن صفحه مجلس ترجمیم یا دیدن صفحات نیازمندیها آن را می‌خرد؟ باید می‌فرمایید خطاب شما به امت اسلام است. از این است چند درصد سواد خواندن کیهان را دارند؟ خواندن فرهنگی آن پیشگامی در عهد طاقوت‌مزدوران قلم بعدستی بودند که رنگین‌نامه رقم می‌زدند و هرگز نفهمیدند که روی چه خاکی ایستادند و در چه هوایی تنفس می‌کنند، آنچه تراوشات غرب و شرق بوده‌یسه جماعت حقند کردند. شما آقایان قلم به دست متعهد امروزی هم فکر می‌کنید در اعصار گذشته ایستاداید و آنچه براین مرز و بوم و بر جهان گذشته، اصلاً واقعیت نداشته است. شاید قلم حقیر عاجز از آن است که بتوانم احساسی و اندیشه واقعی خود را با این کلمات منعکس کنم، یا وجود این قبل از پرداختن به مطلب اصلی خواستم این حرف‌ها را زده باشم.

همه این مقدمات- که شاید زاید هم باشد- برای این بود که پیشنهاد کنم آقایان که این همه زحمت می‌کنند و مجله‌ای در این سطح منتشر می‌کنند آن را به دست خوانندگان می‌توانند طرف خطابش باشند، برسانند. لطفاً مجله را مستقل و جدا از کیهان یومیه هر ماه به قیمت مناسب در تیراژ مناسب چاپ کنید، بقیه کاغذها را صرف چاپ کتاب رایگان برای روستاییان و تازه سوادان نکنند. همین شماره ۱۳ شما، فقط ۱۹ صفحه‌اش در معرفی علامه شوشتی یا آثار اوست. اگر در گذشته در حق این بزرگواران تفریط شده شما هم افرات می‌فرمایید، شما به شکل بسیار آنچه در دیگر زمینه‌های فرهنگی این مرز و بوم می‌گذرد بیگانانده‌ی گویی این سرزمین هیچ چیز و معاصره‌ی ندارد. لطفاً سعه صدر نشان دهید میدان دهید قلم به دست این مرز و بوم که نه مزدور بیگانه‌اند و نه شرقی و نه غربی‌اند، ولی فقط استقلال

اندیشه و تفکر دارند هم، در این صفحات بازتابی داشته باشند، فکر و اندیشه مستقل، سیاست مستقل و راه زندگی مستقل فقط در یک فضای آزاد بحث و جدل شکوفاشدنی است. در غیر این صورت اگر قلم را به هر انحصارطلبی بدهید براحتی می‌تواند یک‌تازی کند، به قول آن خواننده شما، مطالب مجله بحث‌انگیز نیست، در میان نیست. نگرش انتقادی را رواج دهید، به امثال آقای خرمشاهی بیشتر میدان بدهید که هم متمه‌دند و هم نواندیش.

مطالب امثال ایشان را خوانندگان علاقمند شما بیشتر می‌فهمند، به هر حال، زحمت‌ها اجر دنیوی و اخروی دارد. فقط مقداری سعه صدر نشان دهید و بگذارید نویسندگان بیشتری برای مردم و علاقمندان فرهنگ قلم بزنند، من هیچکدام از شما آقایان را نمی‌شناسم اگر مطالب نامه آشفته از آب درآمد، تعبیر بدی نکنید، یا حق.

علی سالکی